بالکسر نعوت دثیث مجروح دعاث بالکسر شواره دتاج دعث بالفتح وبفتحتین بشم موی
رنگین که از هودج آویزند دعوف بالفتح وغین معجمه زن شیردار و میش باشیر دفث دست
بفتحتین جماع وسخن زشت وسخن بازنان درجماع کردن بالالف چراگاه شتر از شوره
گیاه ونام درختی است ومردگند جامه وناتوان بنیت وبالفتح اصلاح کردن وبدست جرفا
سودن وبفتحتین چوبی چند که برهم بندند در دریا بر آن سوار شوند وخوردن شتر شوره و
وگیاه را ودرگور شدن از آن وبقیه شیر در پستان دمث بالفتح سرگینها روشن واحد درگین
انداختن دیث بالفتح درنگ کردن وبدر قبله از قیس و اندازه چیزی وبالفتح وتشدید
یا مکسوره درنگ کننده وکاهل مع الجیم دبج بالفتح بستن وبفتحتین در بزرگ بسته که
در ودر کوچک باشد وهمچنین رتاج بالکسر نام کعبه دج بالفتح وتشدید جیم جنبانیدن
وجنبیدن وبازداشتن دجاج بالفتح شتران وگوسپندان لاغر ومردم ضعیف
دنج بالفتح اضطراب کردن وبیتابی در جهیدن برق دابنج بکسر نون جوز هندی و
درختها آملس دواج بالفتح ردای دجج بفتحتین گرد وشور وغوغا وابزلی باران
دایج روان دانماخ بفتح نون معرب راز بابه مع الحاء داح شادشدن وشتر
وکفهای دست وپا بمعنی جمع راحه است دیح بالفتح سود کردن وبالکسر سود وبفتحتین
سود شتران واسپبان که برای فروختن بیاورند وبچه شتر بچهای خورد وبالضم
وبچه باشتر بچه وبزغاله ومرغیست دباح بالکسر فروختن چیزی بسود وفایده یکسی
دادن وبالفتح سود ونام جنس کیست وقلعه ایست باندلس وجوهری گوید رباح جانور
چون گربه که کافور از وی گیرند وکافور رباحی بدان منسوب است واین غلط است چه
کافور صمغ درختیست وبالضم وتشدید باد بزغاله وشتر بچه داج بکسر یا سود کننده دحج
ودجان بالضم چربیدن ترازو وجز آن دجاج بالفتح زن بزرگ سرین داج
چربنده وزن بزرگ سرین دحج بالفتح راه وحاکله فراخی پشم وبفتحتین کاسهای فراخ

دحراج

۱۲۷

دحراج بالفتح فراخ دحج بالفتح شقه دامن خیمه پس خیمه در آوردن دگرداگرد
خانه را درگل کردن وبفتحتین زمانه درازند دداح بالفتح زن گران سرین وکاسه
بزرگ لشکر گران سیر دوح بفتحتین جمع دروح بمعنی فتنها عظیم نیز آمده ومنه قول
علی کرم الله وجهه ان من ورائکم امورا عتما حلته ردحا دنح بالفتح فروافتادن
شتر ماده از لاغری وزدن بنیزه کسی را دشح بالفتح خوی کردن وتراویدن
آب بجنبیدن رشیح عرق وگیاه است رضح بالفتح شکستن وریزه کردن سنگ
وخسته خرما وما نند آن وبالضم ریزه سنگ وخسته خرما رکح بالضم کرانه کوه وبینی
آن ومیان سرای رکوح بالضم میل کردن وآرام گرفتن بچیزی رمح بالفتح نیزه زدن و
لگد زدن چهارپا وبالضم نیزه ارماح ورماح بالکسر جمع ورماح الجن طاعون رماح
بالفتح وتشدید میم نیزه گر ونام مردی رامح نیزه دار ونیزه زن وسماک رامح ستاره
که نزدیک او ستاره دیگر هست که آنرا نیزه او گویند وسماک دیگر که ستاره نزدیک
ندارد وآنرا سماک اعزل گویند یعنی بی سلاح وثور رامح گاوی که هر دو شاخ داشته باشد رنح
بالفتح گردش سر از مستی وجز آن روح بالفتح آسایش ونسیم ورحمه وبالضم جان و
وقرآن ووحی جبرئیل وعیسی علیه السلام ونبوة وحکم خدا وملکی است که روی او چون
روی انسان است وتن او چون تن ملایک است وبفتحتین فراخ نهادن پایها و
پاها را از یکدیگر در گام زدن چنانکه پاشنها نزدیک باشد باهم رواح بالفتح شبانگاه
شدن وشبانگاه کردن وشبانگاه سیر کردن وشبانگاه یا از زوال آفتاب تا شب
رایح بو ها وبارانهای شبانگاه ریح بالکسر باد وبوی وقوت وغلبه ورحمه ونصرت و
دولت وجز آنک وروزی اوروباد تند وزد ریاح بالفتح شراب شبانگاه وبالکسر نام
بدر قبیله ایست وجمع ریح مع الخاء دخ بالفتح تنگ شدن جز ومقیم شدن بجایی و
ومخالف بودن چیزی دخ بالضم گیاهی است تازه ومرغیست بزرگ که گرگدن را

Copyright © King Saud University